

خارج از تحریریه

به کوشش سید مصطفی حسینی

اشاره

خارج از تحریر، عنوان صفحه‌ای است شامل مطالب کوتاه و جذاب که از سایت‌های گوناگون گزینش و تقدیم می‌شود. هرچند رسم‌مان نبوده از مطالب دیگران در مجله استفاده کنیم و بیشتر صفحات، نتیجه زحمات تحریریه مجله است اما تنوع مطالب موجود در سایت‌ها و نیز مختصر و مفید بودن آن‌ها ما را به این راه کشاند. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید...



شناخت دروغگوها

آیا می‌توان دروغگوها را شناخت؟

آیا تاکنون با افراد دروغگو سر کار داشته‌اید؟

آیا تاکنون به حرکات و گفتار دروغگوها دقت کرده‌اید؟

آیا می‌توانید حرف راست را از دروغ و راستگو را از دروغگو تشخیص دهید؟

ابتدا کمی درباره پاسخ به این سؤالات فکر کنید و بعد مطالب زیر را بخوانید.

همه انسان‌ها در درونی‌ترین لایه‌های شخصیتی‌شان افراد معصوم و نجیبی هستند و همین معصومیت درونی باعث می‌شود در اغلب موارد دروغ‌گوهای خوبی نباشند. اما چشم‌هایشان هیچوقت دروغ نمی‌گویند. اگر کسی در حال دروغ گفتن باشد نمی‌تواند نگاه خیره شما را درون چشمانش مدت زیادی تحمل کند و به طور حتم رویش را به سمت دیگری برخواهد گرداند. در این شرایط شما می‌توانید با شیطنت تمام وانمود کنید که دروغ‌های او را باور می‌کنید و حتی او را به نوعی با حرف‌هایتان ترغیب کنید تا دروغ‌های بزرگتری بسازد. می‌بینید که از این زاویه نگاه کردن به دروغ‌های دیگران نه تنها آزاردهنده نخواهد بود، بلکه می‌تواند موضوعی برای تفریح و سرگرمی شما و دوستانتان که بعداً داستان این دروغ‌ها را خواهند شنید باشد.

دانستن این نکته که به طور کلی اغلب مردم دروغ‌گوهای بدی هستند شاید خیلی جالب نباشد. این یعنی این‌که بهتر است کمتر دروغ بگویند. اگرچه وقتی دروغ می‌گوییم، فکر می‌کنیم دیگران متوجه نمی‌شوند، اما واقعیت چیز دیگری است. همیشه داستان‌ها و دروغ‌هایی که ساخته می‌شود عیب و نقصی دارند که اغلب آن‌ها ناشی از وقایع و اتفاقات مرتبط با دروغ‌هاست و نه حرف‌ها و گفته‌ها.

این هم چند راه برای تشخیص دروغگوها:

- چشم‌های کسانی که دروغ می‌گویند یا بازتر از حد معمول هستند و یا دائم به جهات مختلف حرکت می‌کنند. به علاوه آن‌ها معمولاً از نگاه مستقیم به چشمان شما احساس ناراحتی می‌کنند و روی‌شان را برمی‌گردانند.
- گاهی اوقات افراد دروغگو بخشی از صورت و یا دهانشان را هنگام حرف زدن می‌پوشانند.
- وقتی از آن‌ها سؤال کنید دماغ یا گوششان را با حالتی عصبی می‌خارانند.
- آن‌ها هنگام حرف زدن حرکات اضافی زیادی انجام می‌دهند.
- وقت دروغ گفتن زیاد تپق می‌زنند و اشتباهات فراوان گفتاری‌شان را اصلاح می‌کنند.
- داستان‌های آن‌ها معمولاً کلی است و جزئیات زیادی ندارد. آن‌ها کلیات را تکرار می‌کنند تا خودشان را قانع کنند.
- داستان‌های آن‌ها معمولاً گیج‌کننده و پیچیده است. دلیلش را هم می‌توانید حدس بزنید. آن‌ها نمی‌خواهند شما به راحتی داستان را تجزیه و تحلیل و بعد نتیجه‌گیری کنید.
- آن‌ها خیلی سریع موضوع حرف را عوض می‌کنند تا سؤالی از طرف شما مطرح نشود.
- وقتی از آن‌ها سؤالی بپرسید، معمولاً تظاهر می‌کنند که نشنیده‌اند. چرا؟ چون نیاز به فرصتی دارند تا افکار خود را جمع و جور کرده و متناسب با داستانی که تا به حال ساخته‌اند جواب دهند.
- وقتی از آن‌ها سؤالی می‌شود حالت دفاعی به خود می‌گیرند و شما را متهم می‌کنند که حرف‌هایشان را باور نکرده‌اید.
- چند روز بعد از آن‌ها سؤالی درباره داستان‌شان بپرسید تا شاهد تغییر جزئیات باشید. چند ماه بعد همان سؤال را دوباره به نحوی مطرح کنید تا یک داستان کاملاً متفاوت بشنوید.

سؤال مرگ از زندگی

مرگ از زندگی پرسید:

آن چیست که باعث میشه تو شیرین و من تلخ جلوه کنم؟

زندگی لبخندی زد و گفت: دروغ‌هایی که در من هست و حقیقتی که در تو نهفته



فرشته یک کودک کیست؟

قبل از خواندن داستان کوتاه زیر کمی فکر کنید. کودکی که آماده تولد بود از خدا پرسید: «می‌گویند فردا شما من را به زمین می‌فرستید؛ اما من به این کوچکی و بدون هیچ کمکی چگونه می‌توانم برای زندگی به آن‌جا بروم؟» خداوند پاسخ داد: «از میان تعداد بسیاری از فرشتگان، من یکی را برای تو در نظر گرفته‌ام. او در انتظار توست و از تو نگهداری خواهد کرد.»

اما کودک هنوز مطمئن نبود که می‌خواهد برود یا نه.

اما این‌جا در بهشت من کاری جز خندیدن و آواز خواندن ندارم و این‌ها برای شادی من کافی هستند.

خداوند لبخند زد: «فرشته تو برایت آواز خواهد خواند و هر روز به تو لبخند خواهد زد. تو عشق او را احساس خواهی کرد و شاد خواهی بود.» کودک ادامه داد: «من چطور می‌توانم بفهمم مردم چه می‌گویند وقتی زبان آن‌ها را نمی‌دانم؟» خداوند او را نوازش کرد و گفت: «فرشته تو، زیباترین و شیرین‌ترین واژه‌هایی را که ممکن است بشنوی در گوش تو زمزمه خواهد کرد و با دقت و صبوری به تو یاد خواهد داد که چگونه صحبت کنی.»

کودک با ناراحتی گفت: «وقتی می‌خواهم با شما صحبت کنم چه کنم؟»

اما خدا برای این سؤال هم پاسخی داشت:

«فرشتات دست‌هایت را در کنار هم قرار خواهد داد و به تو یاد می‌دهد که چگونه دعا کنی.»
کودک سرش را برگرداند و پرسید: «شنیده‌ام که در زمین انسان‌های بدی هم زندگی می‌کنند. چه کسی از من محافظت خواهد کرد؟»
فرشتات از تو محافظت خواهد کرد. حتی اگر به قیمت جانش تمام شود.
کودک با نگرانی ادامه داد: «اما من همیشه به این دلیل که دیگر نمی‌توانم شما را ببینم ناراحت خواهم بود.»
خداوند لبخند زد و گفت: «فرشتات همیشه درباره من با تو صحبت می‌کند و به تو را بازگشت نزد من را خواهد آموخت. گرچه من همیشه در کنار تو خواهم بود.»
در آن هنگام بهشت آرام بود اما صداهایی از زمین شنیده می‌شد. کودک می‌دانست که باید به زودی سفرش را آغاز کند. او به آرامی یک سؤال دیگر از خداوند پرسید: «خدایا! اگر من باید همین الآن بروم، لطفاً نام فرشته‌ام را به من بگویند.»
خداوند شانه او را نوازش کرد و پاسخ داد: «تا فرشتات اهمیتی ندارد. به راحتی می‌توانی او را «مادر» صدا کنی.»

❖ نشانی اینترنتی مطالب در دفتر مجله موجود است.